

– دوم آن که میل نیما به مهاجرت، انگار با میزان تثبیت حکومت رضاخان نسبت مستقیم دارد، در اوایل کار جمله هایی از نیما می بینیم مبنی بر عدم تمایلش به مهاجرت، مثلا در نامه‌ای به مادرش (تیرماه ۱۳۰۵) می نویسد: “...عزیمت به طرف قفقاز و لادین، وقتی که به عاقبتش فکر می کنم، قدری به محرومیت منجر می شود” (ص ۱۸۷) اما هر چه عرصه تنگ تر می شود و زمان به جلو می رود، تمایل نیما به سفر قفقاز فزونی می گیرد، مثل این بخش از نامه ی او به لادین در مهرماه ۱۳۰۵: “تاچارم که تو بگویم: تو باید ظالم نباشی! ظلم پدرم این بود که مرا با خودش نبرد، رفیق! برادر! همه چیز من لادین! تو هم اگر اسباب نجات برادر را از میان خرفت ها فراهم نیآوری، ظلم کرده ای” (ص۲۰۵) و در جای دیگر با خطاب به لادین از او می خواهد مقدمات مهاجرتش به قفقاز را مهیا کند و می نویسد: “...چاره این است که ناچار به قفقاز بایم، توشه ی من عبارت است از یک کوله پر از شعرها و رمان های من. ولسی در این جا رقا به تذکره ی مسافرن اम्ضاء نمی گذارند... لازم است سفارش کنی یک گل بجرى در نواحی خشک سنگستان زیر آفتاب مانده است، اگر آن ها نمی شناسند، لادین می شناسد و مطمئن است.” ( ص ۲۰۹) از نامه های نیما به لادین و گلایه های متعدد و ممتدش معلوم می شود که لادین پاسخ اکثر نامه های نیما را نداده است و این برای فردی که در غربت به سر می برد کمی عجیب است. به نظر من یا نامه های لادین کنترل و ضبط می شده اند یا اجازه ی پاسخ به نامه ندادند و ارسال آن ها به خارج از شوروی را نداشتند است. هر چه بوده، علیرغم جایگاه نسبتا خوب لادین و دیگر کمونیست هایی که در سال های اول انقلاب شوروی به آن کشور پیوسته اند، در دهه ی ۱۹۳۰ و همزمان با فاش تر شدن و شدت گرفتن تضاد میان طرفداران استالین با هواداران تروتسکی و با یوخراین و ...، فشارها چنان افزوده شده اند که استالین نتوانست به گروهی مهاجر ایرانی اعتماد کند و با کمترین شواهد ممکن، به این افراد بخت برگشته انواع تهمت ها را روا داشته اند، چیزی که در نامه های گروهی ما ایرانیان خطاب به استالین کاملا مشهود و مشخص است و داد می زند که اصلا نمی داند برای چه گرفتار شده اند!!!



و این هم از نامه ی نیما به نصرت رحمانی در اسفند ۱۳۳۳ که از نیما خواسته بوده مقدمه ای بر اشعارش بنویسد: “... ولی من نمی خواهم برای اشعار شما مقدمه نوشته باشم. دیوان شعر وقتی که مطالب قابل تفسیر و توضیح نداشت، شاید چندان محتاج به مقدمه نباشد. خود اشعار مقدمه ی ورود و تاثیر در فکر و روح دیگران است” ( ص ۶۷۹).

\*\*\*

**۳۶ – تکنولوژی، ارتباطات، تیراژ کتاب:**

تقدمت تکنیم که هر حرکت رو به جلو با مقاومت مواجه خواهد شد، این یک اصل است که آبخشوروش را باید در رفتار انسان جست؛ عادت، یا دل بستگی به آنچه عمری بدان خو گرفته ایم، یک مقاومت ذاتی است که از اصرار بر دانسته ها و باورهایی نشأت می گیرد که یا به علت زمان مدیدی که با آن سر کرده ایم و یا از تنبلی ذاتی ما به در می آید. هیچ دوره ای را نمی توان یافت که اکثر انسان های کهنسال یا میانسال، با فنون نو به مخالفت برخاسته باشند، هیچ زمانی خالی از اعتراض پیران میوه ی خویش بخشیده نسبت به رفتارهای مغایر جوانانی که به تبع رشد فنون حالات نو را دریافته اند وجود ندارد. و زمانه ی ما یکی از پر کشمکش ترین این ادوار است که سرعت و شدت تحولات، شکاف میان نسل ها را عمیق تر کرده است.

اگر چه نواقص بزرگی در نحوه ی رفتار نسل جوان امروز موجود هست، اما نباید فراموش کرد که:

– اولاً این رفتارها طبیعی و تابع شرایطی است

که تا به حال در تاریخ سابقه نداشته است.

– دوم آن که نگاهی دیگر به تاریخ و موارد مشابه، به ما می آموزد که بشر همواره توانسته است معایب و نواقص رفتاری و افراط و تفریطهای حاصل از ورود به دورانی جدید را پس از مدتی برطرف ساخته و به ترمیم رفتارهای افراطی بپردازد. و این بزرگ ترین حسن دانش و فن است که مرتبا کاستی ها را اصلاح می کند. آیا می توان یا قاطعیت تمام از پایین آمدن سرانه ی مطالعه گلایه کرد؟ اگر چه کاستی هایی هست که گنیمت بر اساس تجربار تاریخی می توان به اصلاح آن ها امیدوار بود، اما به باور من بسیاری از حقایق و موارد مثبت که حاصل رشد روزافزون و شگفت آور فنون هستند، مغفول مانده اند:

– آیا مطالعه را صرفا باید در حوزه های کتاب و جراید جست و جو کرد؟ یا باید چشم ها را شست

و مطالعه ی ده ها متن ادبی و علمی و فکاهی و سیاسی و اجتماعی و ... را نیز، آن هم به میزانی که تا به حال در تاریخ مدن سابقه نداشته – از طریق ابزارهای ارتباطی نو– به حساب آورد؟ امروز، از کودک تازه الفبا آموخته تا زنان خانه دار و کسبه و ... بطور بی سابقه ای در زمانه ای نوید متون در یک گوشی که در کف دست جا می گیرد مشغولند! در گروه های اجتماعی همنودی که در قالب شبکه های ارتباطی پا گرفته اند، هر عضو می کوشد به متنی ناب و بکر دست یابد و با ارسال آن برای دیگران، خود را به همراه متن، به دیگران نشان دهد و اثبات کندا اکثریت قریب باتفاق کاربران، زبان انگلیسی را نه برای شغل و نان و ... که به عنوان نیاز برای ارتباط هر چه بهتر و استفاده ی هر چه صحیح تر از این ابزار می آموزند (و جالب آن که نحوه ی این آموزش نیز در بسیاری حالات دگرگون شده است و نیازی به کلاس های درُ آنچنانی ندارد و صرف تلاوم حضور در شبکه ها بسیاری از واژگان کلیدی به زبان انگلیسی را به آنان یاد می دهد!). هر چند در همین جا می توان به برخی معایب این طرز مطالعه نیز اشاره کرد: حقوق مولف به شدت مورد تعرض قرار گرفته است، جمله ی این اثر به آنچه نسبت می دهند، کمال گرایی در نوع انتخاب مطالب که دخالت نخبگان را به عنوان یک اصل علمی طلب می کرد رخت بر بسته، عدم ویرایش جملات و انتخاب واژگان مناسب خطر ساده‌انگاری و تخریب زبان را به دنبال خواهد داشت و سندیت اسناد و متون و اعتبار نام‌هایی که به عنوان گویندگان و نویسندگان جمله‌ها اعلام می‌شوند اصلا منتقن نیست چون کار گروهی آماتور ناآشنا به قواعد فرانس است ...

اما بـا تمام این‌ها فراموش نکنیم اصلی را که در بدو امر از آن یاد کردیم: این آغاز راه است و امروز خواه ناخواه اصلاح و به مرور تصحیح خواهند شد (به وسیله ی همین سیستم ارتباطی و با درک لزوم حضور و دخالت افراد کاردان). – سخت گیری های صنفی که بازمانه ی اخلاق جادوگران است، در حال انقراض است! تنها به متون قانونی که در هنگام خرید و فروش زمین و مستغلات در نگاه‌ها رد و بدل می شوند نگاهی بیندازید. حصارى را که نخبگان بسیاری از مشاغل در تمام تاریخ، با استفاده از وضع واژگان سخت و دیرپای و جمله‌هایی که برای اکثریت مردمان نامفهوم و بیگانه‌وند به دور شغل خویش کشیده‌اند به یاد آرید، تمامی این‌ها ادامه‌ی اخلاق جادوگرانی است که سعی داشتند با وضع چنین موقعیت‌هایی، حرفه‌ی خود را غیر قابل دسترس و خود را تافته‌های جدا بافته‌ای نشان دهند که مردمان دیگر نه تنها حق نزدیک شدن به حوزه ی مقدس آنان را نخواهند داشت، که حتی لیاقت این قرب و نزدیکی را ندرند! امروز انواع احکام حقوقی، اقسام اطلاعات در باره ی بیماری‌ها و روش‌های دست کم اولیه ی درمان، راه‌هایی که توریست را از وابستگی به توره‌های سیاحتی بی نیاز کرده و حق انتخاب بیشتری برای توریست فراهم می‌کنند، فهرستی عرض و طویل‌از متون و کتاب‌هایی که نیاز داریم و در بازار موجود نیست و...به آسانی قابل دسترس هستند.

– این جمله ی بودریار بسیار مشهور شده است، که وقتی نظرش را در باره ی جنگ آمریکا و متحدین بر علیه دولت بعثی عراق پرسیدند، گفت: منگر جنگی اتفاق افتاده است؟! این جمله ی مشهور اعتراضی بود به یکی از اسطوره های دنیای ما، اسطوره ای جدید با نام اخبار که هر کس بنا بر دیدگاه و مطامع خود، بخشی از آن را که می خواست در معرض تماشا قرار می داد و قضاوت‌ها را را به سمت و سویی هدایت می کرد که خود تمایل داشت. اما امروز هر فرد با عضویت در هر گروه اجتماعی، می تواند اخبار مورد نظر خود را انتخاب و برجسته نماید، دیگر لزوما جذاب‌ترین خبر، خبر بمب گذاری در فلان نقطه و سقوط هواپیما در بهمان نقطه نخواهد بود، چه بسا خنده‌های یک کودک، حرکات موزون یک مرد زن و ن اعضای ناقص، یا هر چیز دیگر از نسوی این و آن انتخاب شود و در صدر اخبار روز قرار گیرد و با سرعتی باور نکردنی منتشر گردند. و این با طبیعت انسان همسوتر است، که همان طور که طبیعت در تعادل میان تولد دختران و پسران کار خود را می کند، این گونه رویکرد به اخبار نیز از نیازهای عاطفی و واقعی انسان‌ها نشأت می گیرد، و دست سیاستمداران و مدیران اقتصادی و بازیگران تبلیغاتی را در این حوزه کوتاه و کوتاه‌تر می کند!

– جوانانی که خام و جویای نام خوانده می‌شوند، زنانی که عمری را باید در کنج آشپزخانه‌ها به طبخ غذاهای خوشمزه سپری می‌کردند، کودکانی که همیشه ی خدا وقت دانستن شان حالا نبود و بزرگ که می‌شدند می فهمیدند، اینک خود را در گروه‌هایی که به دلخواه هر یک و با اختیار کامل انتخاب شده‌اند، به عنوان یک عضو فعال و تاثیرگذار به حساب می‌آیند و ارزش‌های خود را کشف می‌کنند، و از سوی دیگر هر گاه اراده کنند بدون هیچ ممانعتی از گروه خارج می‌شوند. صد البته نواقص و معایب همچنان بر جا هستند و آن که امید به ترمیم نواقص و رفع معایب نداشته باشد از ادوار تاریخی و موارد مشابه بی خبر است. هدف من از این مقدمه آن بود که بگویم ما تا به حال سرانه ی مطالعه را بر اساس یک معیار سنتی تعیین کرده ایم. آیا وقت آن نرسیده که حضور در شبکه‌های اجتماعی و تبادل انواع

## روزنه

سه‌شنبه ۱ دی ۱۳۹۴ - ۱۰ ربیع‌الاول ۱۴۳۷ - Dec 22, 2015 - سال بیست و یکم - شماره ۵۶۴۹

# پراکنده ها (۳)

### عبدالرحمن مجاهد نقی

اخبار و اطلاعات در زمینه های گوناگون را نیز در این زمره به شمار آوریم؟!



در چند سال اخیر، بطور متناوب و لاینقطع شاهد شکایت از اوضاع بوده‌ایم، اخیرا دیدم سادات اشکوری در مصاحبه ای گفته است که در زمان ما جوانان به سیاست علاقمند بوده اند، کتاب می‌خواندند، مطالعات آن‌ها عمق داشت و ... اما آنچه او فراموش کرده آن است که دایره ی آنچه آموزشی توانیم بیاموزیم بسیار گسترده تر شده است، اصلا از کجا معلوم که آنچه در گذشته اتفاق افتاده بهترین وضعیت باید تلقی شود؟ چرا باید نویسنده و شاعر حتماً یک مبلغ سیاسی باشد؟ در حوزه های مدرن، لزوماً تمام مردم نباید از زیر و بم سیاست آگاه باشند! در این جوامع، مردم موظفند بهترین‌ها را با بر اساس منافع صنفی و تعلقات خاطر خود انتخاب کنند. اگر خواسته‌هاشان اجرا شد، انتخاب خود را تجدید می‌کنند و در غیر این صورت به تغییر دست می‌زنند. از طرف دیگر آیا تمام بار تقصیر پایین بودن سرانه ی مطالعه بر دوش جوانان و توجه ویژه ی آن‌ها به تکنولوژی است؟ همین امروز که این مطالب را می‌نویسم، ترجمه ی فارسی کتاب تسلی بخشی‌های فلسفه

به چاپ دهم رسیده است، هر سال یک چاپ با تیراژ سه هزار نسخه، دقت کنیم که این کتاب رمان فلان و بهمان نویسنده ی مشهور و برنده ی جایزهی نول و پولیتزر نیست، بلکه در باره ی فلسفه است! بخشی از ایراد کتاب نتخواندن و روزنامه‌نخواندن به کتاب سازی‌های نویسندگان و شاعران و ... بر می‌گردد، وگرنه کتاب خوب را می‌خرند و ورقش را چون اوراق زر می‌برند. عدم تجدید چاپ بسیاری از کتاب‌های خوب دلیل مالی در حوزه‌های فرهنگی دلیل دیگر است و عدم حمایت از نویسندگان و شاعران و عدم وجود کانون‌های صنفی (از صنف سخن می‌گویم، نه از سیاست!) و برخورد ایدئولوژیک و گزینشی با فرهنگ علت دیگر است. تمام بار تقصیر‌ها را بر دوش گوشی‌های همراه نهند، شانه از زیر بار دشواری تفکر خالی کردن است.

این بحث را می‌توان از چشم‌اندازهای مختلف پی گرفت و ما به همین مقدار بسنده می‌کنیم، باشد تا آنان که به آمار و ارقام متقن بیشتر دسترسی دارند این بحث را بیشتر بسنجند. از توضیح و تلیش بخشی‌های فلسفه صحبت به میان آوردید. تجربه نشان داده است که فلسفه از شاخه‌هایی از دانش است که اگر با درایت و هوشمندی بدان پرداخته شود و عادات و آداب جادوگری و استعمال واژگان و تعبیرات و اصطلاحات دیرپای و دشوار را کنار بگذاریم، حاصل کار بسیار ارزشمند از آب در خواهد آمد.

بسیارند کتاب‌هایی در فلسفه که نویسندگانش در زمره ی کسانی هستند که شوپنهاور با بیرحمی تمام از آنان این گونه یاد کرده است:

– “علی‌القاعده هیچ کس کم‌تر از مدرس فلسفه، فلسفه را جدی نگرفته، درست همان‌طور که علی‌القاعده هیچ کس کمتر از پاپ به مسیحیت عقیده ندارد!” (ص ۲۱۱)
اما نویسندگانی را نیز می‌شناسیم که ملاک جدی گرفتن فلسفه نزد آنان بیان شیرین و موضع‌ها است نه معلق گویی به منظور کسب تشخص! (تازه اگر تشخصی در کار باشد، که در آن صورت مخاطبان طرف نیز به حداقل خواهند رسید!) کتاب‌های زیادی را سراغ داریم که با پرداختن به عمق معانی و نزدیک شدن به دلایل پیدایی مکاتب و آراء فلسفی خوش درخشیده‌اند و دولت مستعجل هم نبوده‌اند. بعضی از آن‌ها که در خاطر من عیارترند از: لئات فلسفه و تاریخ فلسفه، دو اثر ماندگار ویل دورانت با ترجمه ی استاد زریاب خویی، ماجراهای جاودان فلسفه اثر هنری و دانالی توماس، ندبای صوفی اثر یوستین گوردر، و بالاخره همین کتاب تسلی بخشی‌های فلسفه‌ها از آلن دوباتن با ترجمه ی روان عرفان ثابتی که نشر ققنوس در آورده است و گنیمت که به چاپ دهم نیز رسیده است. نه تنها موضوع‌های فلسفی، که هر موضوع علمی را می‌توان از منظرهای مختلف به تماشا نشست. آن دوباتن در این اثر سعی کرده با استناد به آثار شش فیلسوف بزرگ برای شش دوره ی تاریخی متفاوت، راه حل‌های برای مشکلات آموزشی بشر ارائه کند: سقراط به ما می‌آموزد عدم محبوبیت را نادیده انگاریم، سنکا ما را ترغیب می‌کند بر نومیدی غلبه کنیم (و اصلا بزرگ‌ترین آموزه ی بِنیانگذار مکتب رواقی یعنی زنون، نحوه ی مواجهه با ناامی‌ها است)، اپیکور ضعف مالی ما را چاره می‌کند، مونتئی راه درمان ناآرامی ما را ارائه می‌کند، شوپنهاور با توجه به تجارب زنده ی

# بخش چهارم

خودش راه تسلی عشاق دل شکسته را نشان می‌دهد و آنچه روش مواجهه با سختی‌ها را به ما می‌آموزد.

سنکا را می‌یابیم که می‌گوید: “فلسوفان را از تحصیل ثروت بازدارید، هیچ کس ثروت را به فقر محکوم نکرده است” (ص ۱۱۵) و در جای دیگر همین سکتا خطاب به یکی از دوستانش که پسرش را از دست داده است می‌گوید:

”چه لزومی دارد برای اجزای زندگی گریه کنیم؟ کل زندگی گریه دارد” (ص ۱۳۱). و این جمله ی دیگر سنکا: “هیچ انسانی از پرداخت جرمه ی تولد خود رها نشده است” (ص ۱۹۴). هر بار که بطور علمی و نه بر اساس باورهای خطا و رایج در باره ی اپیکور مطالعه کرده ام با حیرت شاهد تفاوت چهره ی واقعی اپیکور با آنچه ساده اندیشان به او نسبت می‌دهند بودم. برخلاف نظر تمام‌آنانی که اپیکور را نماینده ی خوشباشی در حد لاشی‌را می‌دانند، اپیکور راه‌های عاقلانه ی خوشبختی بشر را جست و جو می‌کند: دوستی، آزادی، تفکر، بخشی از فهرستی هستند که اپیکور از آن‌ها به عنوان دارایی‌های لازم برای دست یابی به خوشبختی یاد کرده است.

مونتئی را سال‌ها پیش با مطالعه ی بخشی از مقالاتش در تاریخ تمدن دورانت شناختم و شگفت زده شدم از عمق نگاهش، ژرفای تفکرش و نهایت توجهش به هر آن‌چه در پیرامونش می‌گذشت. تا آن‌جا که می‌دانم، تا به حال مقالات معروفش که تبعات خوانده شده، یک جا به فارسی ترجمه نشده است (یا شاید من ندیده‌ام: یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد)، البته ترجمه‌هایی از بخش‌های از تبعات در دست هستند، مثل ترجمه ی احمد سمعی گیلانی که گزیده ی تبعات را در ۲۱۰ صفحه در بر دارد و با همکاری ریزی فرهنگی فرانسه در ایران منتشر شده است (چاپ اول انتشارات سخن ۱۳۸۳). مونتئی به نظر من یک مبدع است، کسی که برای اولین بار نوشته‌ای در عرضه کرد که تا پیش از آن نمونه اش موجود نبود. می‌دانیم که PEN، که انجمن قلم وازبه برگرفته شده است، شاعران (Poets)، مقاله‌نویسان (Essays)، و داستان‌نویسان (Novelists) است. آنچه به عنوان مقاله معروف گردیده، به باور من حاصل کار مونتئی است که نوع خاصی از آثار را به جهان علم و ادب معرفی کرد، بندهایی از نوشته‌های متعدد در اندازه‌های کم و زیاد، که هر کدام موضوعی خاص را که ذهن نویسنده را درگیر کرده، به خود اختصاص داده‌اند. بسیاری از این مقاله‌های کوتاه و بلند مونتئی به ذهن همه ی ما خطور کرده‌اند، موضوع‌هایی آن قدر ساده که باور نمی‌کنیم می‌توانند دست‌مایه ی سلسله نوشته‌هایی قرار گیرند. اما مونتئی این کار را کرده است و همین رمز نبوغ اوست، موضوع را چنان زیبا طرح کرده و توضیح و تلیش نوشته است که می‌گویم: ما نیز حرفمان همین است، اما او چه زیبا بیان کرده و چقدر منطقی:

شوپنهاور که در جملاتی که شایسته ی یک فیلسوف طراز اول است در باره ی ستایش و ستایشگران آثار بزرگ می‌نویسد: – بزرگ‌ترین لذت ما این است که ما را بستایند. ولی ستایندگان، حتی اگر انگیزه‌ای برای این کار داشته باشند، چندان مایل نیستند که ستایش خود را ابراز کنند و بنابراین خرسندترین انسان کسی است که توانسته است **خالصانه** خودش را بستایند، مهم نیست چگونه“. (ص ۲۱۶) (و فراموش نکنیم در این جمله‌ها بحث ستایش فردی در میان است که در زمره ی فلاسفه ی برجسته ی تاریخ به شمار می‌آید و شاه کلید این جمله‌ها، واژه ی **خالصانه** است). مدت زمانی نزدیک به دو دهه است که به

خیل خوانندگان آثار نیچه پیوسته ام و در زمره ی آن گروه هستم که معتقدند نازی‌ها با رفتارهای گزینشی و بر کشیدن برخی جمله‌های مورد نیاز خود، سطح آثار نیچه را تا حد آثار ایدئولوژیک و نژادپرستانه پایین آورده‌اند. بسا مطالعه ی کتاب تسلی بخشی‌های فلسفه بود که دانستم اس و اساس فلسفه ی نیچه، در مواجهه ی او با فلسفه ی شوپنهاور پدید آمده است. نیچه با تعقیق در آثار شوپنهاور بود که به فلسفه علاقمند شد. این دانشجوی رشته ی زبان شناسی(نیچه) در بدو امر سبقتی از آراء شوپنهاور شد، شقتی ی فیلسوفی که در سنین بالا، در باره ی دلیل تحول افکارش در هجده سالگی گفته است:

– “... امکان نداشتند این جهان کار موجودی رحیم بوده باشد، بلکه کار شیطانی بوده که موجودات را آفریده تا از مشاهده ی رنج‌های آن‌ها لذت ببرد، داده‌ها به این نکته اشاره می‌کردند، و من به این امر عقیده پیدا کردم” (ص ۲۰۶)



– “به نظر گاسکونی‌ها، خنده‌ها است که ببینند کتاب چاپ شده است، هر چه کسانی که مرا می‌شناسند از خانه دورتر باشند، به همان اندازه در نظرشان ارزشمندتر خواهم بود” (ص ۱۹۴) مونتئی اهل گاسکونی بود. خانواده و خدمتکاران صدای خور و پف نویسنده را می‌شنوند و بر اساس مسایل روزمره در باره اش قضاوت می‌کنند و احترامی را که در اقصی نقاط برای او قائلند به رسمیت نمی‌شناسند:

– “انسان می‌تواند مایه ی شگفتی جهان باشد: ولسی زن و خدمتکارانش هیچ چیز قابل ملاحظه‌ای در او نمی‌بینند. معدودی از انسان‌ها مایه‌ی شگفتی خانواده ی خود بوده‌اند” (ص ۱۹۵).

چرا نقل قول می‌کنیم؟! چون دیگری آن‌چه را ما نیز به آن اندیشیده‌ایم، بسیار بهتر از ما بیان کرده است، و باطمینان می‌گویم که مونتئی در زمره ی همان کسان است که به سنجیده‌ترین روش و با مستدل‌ترین نوع، همان موضوع‌ها را روشن و بر صفحه ی کاغذ نگاهتان است.

ناگفته نگذاریم که مونتئی در زمره ی اولین که می‌خواهد سرفراز و پابرجا باشد می‌تواند با

هواوی بد و طوفان‌ها روبرو نشود؟ آیا دشمنی‌های بیرونی، مقاومت‌های خارجی، تمام‌انواع نفرت، حسد لجاجت، بدگمانی، سرسختی، حرص و خشونت‌هیج موارد مساعدی نیستند که بدون آن‌ها هیچ چیز حتی تقوی و فضیلت هم نمی‌تواند چندان رشد کند؟“ The Gay Science} و:

– “عواطفی مثل نفرت و حسد و آزمندی و شهوت فرمانروایی، شرط لازم زندگی هستند ... که می‌باید به طور بنیادی و ضروری در مجموع اقتصاد زندگی حضور داشته باشند.” {Beyond Good and Evil} حاصل نهایی تقابل نیچه با شوپنهاور را می‌شود در این جمله خلاصه کرد:

– “ما نباید از سختی‌های خود احساس شرمندگی کنیم، بلکه باید از این امر شرمند

شویم که توانسته‌ایم چیزهای زیبایی از آن‌ها بربواییم.“ (ص ۲۳۲)

این نوشته را با جمله‌ای از نیچه به پایان می‌بریم که یادآور جمله ی مشهور مارکس است:

– “الکل و مسیحیت دو مخدر بزرگ اروپا هستند” (ص ۲۸).

\*\*\*

## ۳۷ – ایران نامک

کتاب را در دست می‌گیرم. عنوانش ایران نامک است و زیر عنوان، نامی به چشم می‌خورد که برایم آشناست: امان‌الله قرشی. به یاد می‌آورم یکی از سران حزب توده امان‌الله قرشی نام داشت. اما این‌جا نام قرشی ثبت شده است. شناسنامه ی کتاب را نگاه می‌کنم، جلو نام قرشی تاریخ تولدش را ۱۲۹۹ شمسی درج کرده، آن فعال سیاسی چپ هم متولد ۱۲۹۹ شیراز است. باید خودش باشد. به نوشته‌ای از مازیار بهروز مراجعه می‌کنم که در مرگ امان‌الله قرشی (سال مرگ ۱۳۸۸) که شوه‌ر خاله ی بزرگ اوست نوشته است. و همین نوشته مرا قانع می‌کند که این قرشی پژوهشگر تاریخ ایران باستان، همان قرشی توده ای قبلی است که نامش به خطا در حافظه ثبت شده. راستش در ابتدا تصورم این بود که قرشی نیز همانند بسیاری دیگر از سران حزب توده به شوروی رفته و با استفاده از امکانات حزبی و رونق شرق شناسی در شهرهای مسکو و لنین‌گراد آن زمان، به تاریخ ایران باستان پرداخته است، مثل عبدالحسین نوشین که بر همین اساس پژوهش وسیعی در باره شاهنامه کرد و واژه نامک را دربرای او واژه‌های شاهنامه نوشت. اما نه اصلا این گونه نبود. این خلاصه ی زندگی امان‌الله قرشی:



## هیأت امنای انجمن فرهنگ ایران باستان در سال ۱۳۵۵

گنیمت که امان‌الله قرشی متولد ۱۲۹۹ شمسی در شیراز است.در سن هجده سالگی (سال ۱۳۱۷) در رسته ی توپخانه از دانشکده افسری ارتش فارغ‌التحصیل شد. در همین ایام که هر جوان کم‌تجربه کز و مژ می‌شود و بسا اندک تلاش می‌بلغ، به تادم تبلیغ این و آن گرفتار می‌شود، قرشی با افسر وظیفه ی جوانی آشنا می‌شود به نام محسن جهانسوز که با کم‌تجربگی و خامی و تحت تاثیر جریان‌های سیاسی روز، گروهی از ملی‌گرایان را دور خود گرد آورده و می‌خواستند چرخ را بر هم‌زند اگر بر وفق مرادشان نگردد! در برخی منابع، محسن جهانسوز را اولین مترجم کتاب نبرد من به زبان فارسی برشمرده‌اند. در قالب فعالیت در همین گروه بود که قرشی توسط پلیس رضاشاه دستگیر می‌شود و به زندان می‌افتد و در سال‌های آخر حاکمیت رضاشاه، در مجاورت گروه موسوم به ۵۳ نفر، از ملی‌گرایی به کمونیسم می‌رسد!

پس از شهریور بیست و خروج رضاشاه از ایران و تشکیل حزب توده، به این حزب می‌پیوندد و مسئولیت مهم‌ترین نهاد تشکیلاتی حزب در آن زمان را به دست می‌آورد: مسئولیت کمیته ایالتی حزب در تهران. قرشی همیشه در جناح بندی‌های حزب توده، در زمره ی تندروها بوده و با جناح کامبخش – کینآوری همسو بوده است. به همین خاطر بود که به یکی از رؤس سازمان نظامی حزب توده راه یافته و مسئولیت سازمان درجه‌داران به او سپرده می‌شود(سازمان درجه‌داران از سازمان افسران حزب توده سوا است. به جز قرشی، دو مسئولان دیگر سازمان درجه داران را می‌شناسیم که عبارتند از اکبر شاندرمنی و رحمت‌الله جزئی). پس از کودتای مرداد ۱۳۳۲ و فروپاشی سازمان نظامی، قرشی نیز در سال ۱۳۳۴ دستگیر می‌شود. پس از انتشار کتاب مستدل سیر کمونیسم در ایران توسط سلاوک، شایع می‌شود که قرشی نیز در نگارش آن به سلاوک کمک کرده است و امکان ندارد بدون همکاری یکی از اعضای آگاه حزب، چنین کتابی نوشته شده باشد! البته قرشی تا همیشه این موضوع را انکار کرده است. پس از اظهار ندامت، قرشی از زندان آزاد می‌شود و تا آخر عمر در سیاست وارد نمی‌شود.